



متن خوانی اخلاق نیکوماخوس ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اروین

دکتر محسن جوادی



خانه اخلاق پژوهان جوان

جلسه سوم - ۱۲ آبان ۹۷

پیاده سازی: فاطمه مہری

در این جلسه از متن خوانی نیکوماخوس در باب نظریه حد وسط ارسطو صحبت می‌شود. ارسطو معتقد است همانطور که زیاده‌روی در ورزش و غذای سالم، باعث زیان به بدن می‌شود، افراط یا تفریط در اعمال نیز ما را از فضیلت عمل دور خواهد کرد.

همچنین ارسطو معتقد است که میزان دقت در مطالعه هر دانش، متناسب با موضوع آن دانش است، بنابراین میزان دقتی که در تحقیق و پژوهش در باب اخلاق وجود دارد با میزان دقت در مطالعات ریاضی یکسان نیست.

[Habituation]

Our present discussion does not aim, as our others do, at study; for the purpose of our examination is not to know what virtue is, but to become good, since otherwise the inquiry would be of no benefit to us.* And so we must examine the right ways of acting; for, as we have said, the actions also control the sorts of states we acquire. 30

§2 First, then, actions should accord with the correct reason.* That is a common [belief], and let us assume it. We shall discuss it later, and say what the correct reason is and how it is related to the other virtues.

§3 But let us take it as agreed in advance that every account of the actions we must do has to be stated in outline, not exactly. As we also said at the beginning, the type of accounts we demand should accord with the subject matter; and questions about actions and expediency, like questions about health, have no fixed answers.* 1104a

1104a5 §4 While this is the character of our general account, the account of particular cases is still more inexact. For these fall under no craft or profession; the agents themselves must consider in each case what the opportune action is, as doctors and navigators do.* §5 The account we offer, 10 then, in our present inquiry is of this inexact sort; still, we must try to offer help.*

§6 First, then, we should observe that these sorts of states naturally tend to be ruined by excess and deficiency. We see this happen with strength and health—for we must use evident cases [such as these] as witnesses to things that are not evident.* For both excessive and deficient 15 exercise ruin bodily strength, and, similarly, too much or too little eating or drinking ruins health, whereas the proportionate amount produces, increases, and preserves it.

20 §7 The same is true, then, of temperance, bravery, and the other virtues. For if, for instance, someone avoids and is afraid of everything, standing firm against nothing, he becomes cowardly; if he is afraid of nothing at all and goes to face everything, he becomes rash. Similarly, if he gratifies himself with every pleasure and abstains from none, he 25 becomes intemperate; if he avoids them all, as boors do, he becomes some sort of insensible person. Temperance and bravery, then, are ruined by excess and deficiency, but preserved by the mean.*

§8 But these actions are not only the sources and causes both of the emergence and growth of virtues and of their ruin; the activities of the 30 virtues [once we have acquired them] also consist in these same actions.* For this is also true of more evident cases; strength, for instance, arises from eating a lot and from withstanding much hard labor, and it is the strong person who is most capable of these very actions. §9 It is the same with the virtues. For abstaining from plea-

برای یادآوری و بیان چند نکته مهم آنچه در جلسه قبل بیان شد، این پاراگراف را تکرار می‌کنیم.

Our present discussion does not aim, as our others do, at study; for the purpose of our examination is not to know what virtue is, but to become good, since otherwise the inquiry would be of no benefit to us

بحث فعلی ما قصدش مثل سایر شاخه‌های علوم نیست، نمی‌خواهیم بدانیم که فضیلت چیست، بلکه می‌خواهیم خوب بشویم، چرا که اگر غیر از این باشد این تحقیق و پژوهش فایده‌ای برای ما نخواهد داشت. منظورش از این که فایده‌ای نخواهد داشت این است که فایده‌ی اصلی و نهایی نخواهد داشت.

And so we must examine the right ways of acting; for, as we have said, the actions also control the sorts of states we acquire.

ما باید بدانیم کار های درست چه هستند تا آن حالت‌های ما را هم کنترل کنند. نکته‌ای که باید اینجا یادآوری کنم این است که این‌ها را مقایسه می‌کند با هندسه و ریاضیات، این مقایسه کمی پیچیده است چرا که در هندسه صرفاً بحث نظری دارید و می‌خواهید صرفاً چیزی یاد بگیرید و یا ریاضیات *priori* science هستند، اما واقعیت قضیه این است که هم به لحاظ پیدایش تاریخی هندسه، این علوم از خاستگاه‌های عملی پیدا شد به این معنی که هندسه در یونان یک دانش عملی بود، برای این که ناخداها و مهندسان می‌خواستند از آن استفاده کنند. از این رو این قضیه مقداری با تاریخ جور در نمی‌آید. پس باید این مقایسه ارسطو این گونه فهمیده بشود که در اخلاق نقطه اصلی عمل است و دانستن اگر به عمل منتهی نشود هیچ فایده‌ای ندارد، ولی در هندسه یا ریاضیات ممکن است تطبیق‌های عملی داشته باشد، اما در جوهر ریاضیات این نیست که اگر فایده عملی نداشته باشد دیگر ریاضی بی‌استفاده است. پس این مقایسه‌ی ارسطو را مرتبه‌ای بفهمید، به این صورت که اگر اخلاق فایده‌ی عملی نداشته باشد، اصلاً فایده دیگری ندارد ولی هر علم دیگری مانند ریاضیات اگر چه جنبه‌ای عملی هم دارند ولی آن هسته اصلی را عمل در آنها تشکیل نمی‌دهد.

First, then, actions should accord with the correct reason¹

از این که بگذریم اعمال باید مطابق با یک دلیل درست یا عقل یا قانون یا اصل درست مطابقت داشته باشد. این یکی از تفاوت‌های مهم اخلاق ارسطو با اخلاق‌های نسبی‌گرا است. کار ما در اخلاق ارسطو باید بر اساس یک لوگوس درست و یک قاعده درست باشد.

1. Correct reason. واژه‌ی سختی است چرا که یونانی آن logos است. logos معانی مختلفی دارد، اصل معنای آن یعنی حرفی که گفته می‌شود و در اصل یعنی کلمه، ولی لوگوس به معنای عقل، اصل، قانون و ده‌ها معنای دیگر در یونانی هم هست، البته تمام این معانی در یونان به هم مرتبط است، یعنی آن چیزی که گفته شد شاید قانون هم هست، اگر قانون درستی باشد عقل هم پشت آن است و... برای پیچیدگی که این قضیه دارد، ترجمه دشوار است.

That is a common [belief], and let us assume it.

این که ادعا کردیم اعمال باید ما باید مطابق با یک دلیل درست باشد، یک common [belief] است و ما نمی‌خواهیم درباره آن بحث کنیم. Common [belief] در ارسطو باوری است که معلوم است و نمی‌خواهد روی آن بحث کنیم، چرا که یک باور عمومی و یک فهم متعارف است. در ابتدای کتاب هم توضیح دادم که در متودولوژی ارسطو چیزهایی که بسیار روشن هستند و برای آن‌ها استدلالی نیاورده است، این‌ها دیگر بحث نمی‌خواهد.

We shall discuss it later, and say what the correct reason² is and how it is related to the other virtues.

درباره این مطلب بعداً توضیح خواهیم داد، خواهیم گفت که آن عقل درست چیست، (احتمالاً در فصل ششم همین کتاب در این باره صحبت خواهد کرد) و صحبت خواهیم کرد که correct reason چگونه به virtue‌های دیگر ربط پیدا می‌کند. Correct reason را می‌گویند حکمت عملی یا فضیلت حکمت عملی. اگر یادتان باشد در ارسطو ما چهار فضیلت داریم، حکمت، شجاعت، عفت، عدالت. حکمت همان چیزی است که correct reason است.

اما این جا پیچیدگی‌هایی دارد، او می‌گوید نسبت این که حکمت با دیگر فضیلت‌ها چه ارتباطی دارد را بعداً خواهیم گفت. این جمله، این مفهوم را می‌رساند که گویی حکمت خودش یک فضیلت است که می‌خواهیم رابطه آن را با دیگر فضیلت‌ها مشخص کنیم، اما این مسئله ابهام دارد چرا که حکمت چیزی شبیه به این‌ها نیست، بلکه حکمت، مادر این فضائل است. کسی تا حکمت نداشته باشد اصلاً شجاعت و عدالت برای او معنا پیدا نمی‌کند، این را بعداً باز خواهد کرد. تعریف حکمت چیزی است که ما هم در فلسفه اسلامی با آن مشکل داریم. چرا که بعضی می‌گویند حکمت یعنی سفیه نباشی، یا این که در بحث اعتدال این که تو زیاد حکمت نداشته باشی بی‌معنی است. دلیل این مسئله آن است که این خودش یک کانتکس است که بقیه فضائل از آن بیرون

اگر چه در این جمله به نظر می‌رسد حکمت چیزی شبیه به دیگر فضائل است، اما در این مسئله ابهامی وجود دارد چرا که کسی تا حکمت نداشته باشد اصلاً شجاعت و عدالت برای او معنا پیدا نمی‌کند، گویا حکمت مادر این فضائل است.

می‌آیند.

But let us take it as agreed in advance that every account of the actions we must do has to be stated in outline, not exactly.

2. Correct reason را سه جور معنا کردند. اول: بعضی این را به معنای اسم مصدری گرفتند و گفتند عمل باید مطابق با آن چیزی باشد که استدلال درست است. دوم: بعضی مفهوم آن را فرایندی گرفته‌اند. یعنی باید مطابق با استدلال درست باشد.

اما بگذارید این را هم مفروض بگیریم که هر تحلیل و توضیحی در باره آن اعمالی که باید انجام بدهیم باید correct reason باشد را ما نمی‌توانیم خیلی به شما توضیح بدهیم باید به طور کلی از آن صحبت کنیم و outline آن را بگوییم و نمی‌توانیم با دقت زیاد در اینجا صحبت کنیم. (چرا که که در کتاب اول هم گفته بود که دقت در هر چیزی مناسب موضوع آن چیز است).

As we also said at the beginning, the type of accounts we demand should accord with the subject matter;

همانطور که در کتاب اول هم گفتم، دقتی در توضیح یک موضوع داریم باید متناسب با همان موضوع باشد. یعنی ما در ریاضیات یک دقتی داریم، در پزشکی یک تحلیل‌های متفاوتی از آن را داریم. خود ارسطو در این جا مثال شاقول‌های متفاوت را می‌زند که اگر چه بعضی از آن‌ها که برای کارهای تزئینی استفاده می‌شود دقت لازم را ندارد، اما نمی‌شود از چیزی غیر از آن‌ها استفاده کرد.

And questions about actions and expediency, like questions about health, have no fixed answers.

مسائل مربوط به اعمال و ملکات نفسانی، مثل پرسش‌های مربوط به سلامت هستند که جواب‌های خیلی متعینی ندارند.

While this is the character of our general account, the account of particular cases is still more inexact.

این حرف‌هایی که گفتم در باب کلیات اخلاق بود، بحث جزئیات اخلاق به مراتب پیچیده‌تر از این است و دقتش کمتر است. چرا که ما در اخلاق یک بحث کلی داریم، مانند این که بگوییم فضیلت یعنی حد وسط، یا بگوییم سعادت آدمیان این گونه است. خود این‌ها هم خیلی دقیق نیست چرا که موضوعشان انسان است و نه یک چیزی مانند ریاضیات که موضوعش کاملاً انتزاعی است. اما این مشکل در احکام کلی هم وجود دارد، در آنجا که گفته می‌شود آقا شما برو و به فلانی کمک کن، این هم دقت لازم را ندارد، چرا که یک بخش از این احکام جزئی دانش اخلاقی است و بخش دیگر آن اطلاعات factual شما است. ممکن است فرد در تشخیص این که طرف مقابل به کمک نیاز دارد اشتباه کرده باشد، در این صورت دیگر بر شما واجب نیست که اکنون به او کمک کنی. پس ما در این جا ممکن است از دو جهت دچار خطا بشویم، اولی همان احکام کلی اخلاقی و دومی اطلاعات factual. به این جهت است که این جا ابهام بیشتری است.

For these fall under no craft or profession; the agents themselves must consider in each case what the opportune action is, as doctors and navigators do.

چون هیچ علم یا حرفه ای احکام جزئی را بحث نمی‌کند. این هم نکته مهمی است. جزئیات یک نظم علمی ندارند، هر کس خودش باید حساب کند که بهترین کار یا فعل مناسب در هر زمینه کدام است، چرا که عالم از آن جهت که عالم است در این مورد جزئی ورود نمی‌کند، شبیه کاری که دکترها یا ناخدایان انجام می‌دهند.

ادعای ارسطو این است که ما در حوزه ی اخلاق اولاً به صورت کلی صحبت می‌کنیم، دوماً هر علمی دقت متناسب با خودش را دارد از این رو نباید انتظار دقت خیلی زیاد در اخلاق داشته باشیم، سوماً جزئیات اخلاق به مراتب پیچیده‌تر و کم دقت‌تر از کلیات است.

ممکن اینجا این سوال پیش بیاید که دکتر برای من هم کار می‌کند در صورتی که ما می‌خواهیم در این عبارت بگوییم هر شخص خودش عالم به جزئیات مربوط به خودش است. واقعا در اخلاق این قضیه هست که هر کس خودش باید دکتر خودش باشد ولی اگر نمی‌داند به سراغ کسی می‌رود که می‌داند. کاری هم که دکتر انجام می‌دهد هم یک کار نیابتی است، از آن جهت که من ناآگاه هستم، وضعیتم را برای او شرح می‌دهم و او به من می‌گوید که چه کاری انجام دهم، اما اگر من آگاه به این فن بودم دیگر نیازی به دکتر نداشتم.

The account we offer, then, in our present inquiry is of this inexact sort; still, we must try to offer help.

تحقیق‌های من در حوزه اخلاق این سنخ بی‌دقتی‌ها را خواهد داشت، اما ما باید به این کار ادامه بدهیم و کمکی به اخلاق بکنیم و نباید بگوییم که اگر این طور است پس دیگر پژوهش به درد نمی‌خورد.

پس ادعای ارسطو این است که ما در حوزه ی اخلاق اولاً به صورت کلی صحبت می‌کنیم، دوماً هر علمی دقت متناسب با خودش را دارد از این رو نباید انتظار دقت خیلی زیاد در اخلاق داشته باشیم، سوماً جزئیات اخلاق به مراتب پیچیده‌تر و کم دقت‌تر از کلیات است.

نکته‌ای که اینجا باید به آن اشاره کنم این است: در آثار کسانی که ارسطو شناسان قوی هستند اگر دقت کرده باشید، یک حالت ابهامی در مسائل وجود دارد. از یک طرف اخلاق را یک دانش یا حکمت بنیادی، شبیه دانش ریاضی صحبت می‌شود و در افلاطون این خیلی قوی به چشم می‌خورد که آن را شبیه ریاضیات می‌داند. از یک طرف در ارسطو صحبت از بی‌دقتی یا عدم دقت می‌شود و آن را شبیه پزشکی می‌داند. این در فلسفه اسلامی هم وجود دارد که اخلاق جزء حکمت عملی حساب شده است و حکمت هم یعنی دانش متقن و معین شبیه حکمت نظری، هر دو این حکمت‌ها از آن جهت که حکمت هستند، همان چیزی که در یونانی آن را سوفیا گویند، از نوع عمیق‌ترین و مطلق‌ترین درک آدمی هستند. این‌ها چطور جمع می‌شود؟

اگر ما اخلاق را لایه لایه بدانیم می‌توانیم به این مسئله پاسخ دهیم، در یک لایه، اخلاق واقعا سوفیا است و دقیق است، زمانی که از سعادت انسان صحبت می‌کند شبیه ریاضی مطلق است و به صورت کلی و دقیق است. پس اخلاق از این جهت حکمت حساب می‌شود، همانطور که ابن‌سینا در جایی می‌گوید مسائل اخلاق مسائلی هستند که برهان دارند ولی برهان آنها بسیار سخت است به این وجه از اخلاق اشاره دارد که شبیه به فلسفه است. به همین علت می‌گوید برای این که بتوانیم با مردم تعامل داشته باشیم و آن‌ها را اقناع کنیم بهتر است از جدل استفاده کنیم و الا این بخش از اخلاق که بنیاد و ساختار اخلاق است، در اصل برهانی هستند. اصول اساسی در نظر ارسطو حالت شماتیک دارند به این معنا که گویی تو خالی هستی و باید در عمل پر بشوند.

اما لایه دیگر اخلاق، اصول اخلاقی است. این اصل اخلاقی به طور مثال که هر فرد باید به وعده اش وفا کند، دقت بالایی ندارد و گاهی نقض می‌شود و عام است و نه مطلق. اینجا یک مرتبه پایین تر آمده ایم. عام به این معنا است که اولاً و بالذات شما باید این کار را انجام بدهید، مگر این که شرایطی پیش بیاید که این اصل اخلاقی برای نکته اخلاقی دیگری نقض بشود.

از این پایین تر بیایی دقت اخلاقی کمتر می‌شود. در این جا جزئی تر می‌شود، مثل این که می‌گوییم: شما به وعده‌ات عمل کن. در تطبیق، این مشکل هم پیدا می‌شود که ممکن است فرد ادعا کند اصلاً من مورد این داستان نیستم. پس این سه نکته وجود دارد که ارسطو به تفکیک بیان می‌کند.

سوال: این سه دسته را می‌توان همان تقسیم بندی در اخلاق دانست که اخلاق را به فرا اخلاق، اخلاق هنجاری و کاربردی تقسیم می‌کنند؟

جواب: خیر چرا که برای مثال شما اخلاق کانت را فرا اخلاق نمی‌دانید ولی اخلاق کانتی یک جنبه شماتیک دارد که در عمل پر می‌شود و به تو نمی‌گوید در موقعیت های عملی چه کاری را باید انجام دهی و محتوایی ندارد.

First, then, we should observe that these sorts of states naturally tend to be ruined by excess and deficiency.

اولین نکته این که ما باید ببینیم و مشاهده کنیم که حالت های فضیلت به صورت طبیعی به سمت این می‌روند که تخریب بشوند از طریق افراط و تفریط.

We see this happen with strength and health—for we must use evident cases [such as these] as witnesses³ to things that are not evident.

این داستان را ما در سلامت و قوت هم می‌بینیم که انسان قوی با انسان سالم هم همین گونه است، فردی اگر در سلامت یا قوت هم زیاده روی کند، مثلاً در خوردن غذا های سالم زیاده روی کند آسیب می‌بیند، اگر نسبت به آنها بی توجه هم باشد آسیب می‌بیند^۴ و حالا این را شاهد بگیرید برای آنچه مورد بحث ما است. شیوه ارسطو در مثال زدن این است که ابتدا مورد های روشن و واضح را که همه می‌توانند لمس کنند را بیان می‌کند و بعد می‌گوید این مسئله مورد نظر ما هم شبیه همان است.

For both excessive and deficient exercise ruin bodily strength, and, similarly, too much or too little eating or drinking ruins health, whereas the proportionate amount produces, increases, and preserves it.

زیاده روی از هر سمتی این قوت بدنی را می‌گیرد. همینطور است غذای زیاد خوردن یا نوشیدن زیاد یا کم، یا نمی‌گذارد سلامت تحقق بگیرد و یا اگر تحقق دارد، آن را سلب می‌کند. در حالی که مقدار مناسب از بدن حفاظت می‌کند. اصل مسئله فهمیدن این مقدار مناسب است که بعداً به ما توضیح می‌دهد از کجا می‌توان به آن دست پیدا کرد. Correct reason آن چیزی است که حد وسط را برای ما مشخص می‌کند. ارسطو در جایی می‌گوید که این correct reason اگر حد وسط را ندارید برای شما ایجاد می‌کند و اگر دارید قوت بیشتری به آن می‌دهد و حتی آن را از آفات نگاه می‌دارد.

Correct reason آن چیزی

است که حد وسط را برای ما مشخص می‌کند. ارسطو در جایی می‌گوید که این correct reason اگر حد وسط را ندارید برای شما ایجاد می‌کند و اگر دارید قوت بیشتری به آن می‌دهد و حتی آن را از آفات نگاه می‌دارد.

The same is true, then, of temperance, bravery, and the other virtues.

عین همین نکته در باب عفت نیز هست، اعتدال در شهوت نخواستن (شجاعت) و فضیلت های دیگر هم مانند نکته قبل است.

^۳ Wit- nesses به معنای شهادت است و این لغت در مسیحیت بسیار اهمیت دارد، چرا که آنها معتقدند مومن باید شهادت بر خدا باشد و این به معنای شهادتین ما در اسلام نیست. بلکه به این معنا است که هر کسی مومن را می‌بیند، خداوند برای او روشن بشود. البته در مقام معرفتی این گونه است، والا در مقام وجود که وجود خداوند نیازی به شاهد ندارد، اما در مقام معرفت، ما پیامبر را بهتر می‌فهمیم تا خود خدا.
^۴ ارسطو از سلامت، قوت، ورزش، قهرمانی یا پهلوانی زیاد مثال می‌زند، چرا که برای یونانی پهلوانی و قدرت بدنی بسیار مهم بوده است.

For if, for instance, someone avoids and is afraid of everything, standing firm against nothing, he becomes cowardly; if he is afraid of nothing at all and goes to face everything, he becomes rash.

اگر شخصی اجتناب کند و بترسد از هر چیزی و هیچ کجا مقاومت نکند، این یک انسان جیون است. از طرف دیگر اگر یک انسان از هیچ چیزی نترسد و با هر چیزی بجنگد، این فرد متهور است.

Similarly, if he gratifies himself with every pleasure and abstains from none, he becomes intemperate; if he avoids them all, as boors do, he becomes some sort of insensible person. Temperance and bravery, then, are ruined by excess and deficiency, but preserved by the mean.

از طرفی اگر کسی از هیچ لذتی امتناع نکند و به همه لذت‌ها آری بگوید، هیچ محدودیتی برای خودش ایجاد نکند و هر چه پیش می‌آید را بپذیرد، او یک فرد غیر عقیف است. افرادی هم که هیچ حسی ندارند و خشک هستند هم یک انسان خمود است.

توجه بکنید که این جا اصلا حکمت را مثال نمی‌زند در صورتی که ما چهار تا فضیلت داریم. این به این علت است که آن دوی دیگر (هم عدالت و هم حکمت) هر دو مشکل دارند. آن دو فضیلت هر کدام از قوایی صادر می‌شوند که یا غضبیه است یا شهویه ولی این دو تای اخیر از کدام قوه صادر می‌شوند. اگر بگوییم قوه عاقله هم مشخص نیست که این طور باشد و اصلا قوه عاقله خودش یک قوه جدا مثل غضبیه و شهویه باشد، در باب این حرف‌های زیادی زده شده.

But these actions are not only the sources and causes both of the emergence and growth of virtues and of their ruin; the activities of the virtues [once we have acquired them] also consist in these same actions.

اما این اعمال نه فقط منشا پیدا شدن آن فضیلت‌ها هستند، این‌ها هم علت رشد و پیدایش و یا از بین رفتن فضیلت‌ها هستند. اصلا فضیلت‌مندی یعنی همین اعمال (یعنی این‌گونه نیست که اگر این‌ها را انجام دادی و تمام شد تازه چیزی به دست بیاوری به نام فضیلت)

ببینید این نکته مهم است یک وقتی شما بهترین وسایل را می‌خرید و بنایی می‌کنید، ولی این خانه چیز دیگری غیر از آن موادی است که در ابتدا خریداری شده است، اما در اخلاق این‌گونه نیست، این کارها نه فقط چیزی را می‌سازند، بلکه آن ساخته شده همین است. برای مثال اگر کسی از شما بپرسد کجا می‌روی، فرد بگوید اصفهان

سعادت در ارسطو چیزی نیست که بعد از انجام اعمال فضیلت‌مندانه حاصل بشد، بلکه سعادت دقیقا انجام عمل فضیلت‌مندانه است. اگرچه می‌توان به لحاظ رتبی آن‌ها را جدا کرد، اما از لحاظ خارجی یکی هستند.

می‌روم. بعد از شما بپرسد الان کجا می‌روی، می‌گویند می‌خواهم سوار ماشین بشوم. اینجا می‌توانیم بگوییم ماشین سوار شدن چیزی است غیر از اصفهان رفتن، اما در چیزی مانند تفریح کردن به این صورت نیست که اگر کسی از شما بپرسد کجا می‌روی، بگویند تفریح. بعد از شما بپرسد، چه تفریحی، بگویند می‌خواهم قدم بزنم، قدم زدن چیزی باشد غیر از تفریح کردن که تازه وقتی تمام شد تفریح آغاز شود. بلکه قدم زدن، همین تفریح است.

این چیزی است که در ارسطو برای بسیاری سوال است که سعادت در ارسطو چیست؟ آیا چیزی است که من بعد از انجام دادن اعمال عادلانه زیاد به طور مثال به دست می‌آورم؟ خیر این گونه نیست. سعادت همان عدالت است. البته می‌توان به لحاظ رتبی آن‌ها را جدا کرد مانند همین تفریح و قدم زدن، اما از لحاظ خارجی یکی هستند. اصلا قبل و بعدی وجود ندارد، بلکه با هر گامی که در راستای عدالت یا عفت برمی‌داری سعادت‌مندتر شده‌ای.^۵

For this is also true of more evident cases; strength, for instance, arises from eating a lot and from withstanding much hard labor, and it is the strong person who is most capable of these very actions.

این را دوباره مقایسه می‌کند با قوت که معمولا از خوردن به اندازه و درست و ایستادن در کارهای سخت پیدا می‌شود. چه کسی می‌تواند این کارها را بکند؟ انسان قوی است که می‌تواند عین این اعمال (به لحاظ نوعی و نه دقیقا همان عمل قبلی) را انجام دهد. فضیلت هم همین است، وقتی شما در برابر بعضی از لذات افراطی مقاومت می‌کنید، باعث می‌شود عقیف بشویم، زمانی که عقیف شدیم قدرت بیشتری پیدا می‌کنیم تا به سمت آن لذت نرویم و همین مسئله در شجاعت نیز هست.

گویا این جا یک دور باطلی وجود دارد. مثل این که چه کسی می‌تواند در جنگ بایستد؟ انسانی که شجاع است، و چه انسان شجاع است؟ انسانی که در جنگ ایستاده است. ما در اخلاق به این دورها می‌گوییم دورهای غیر باطل. دورهای باطل با دورهای غیر باطل فرق دارند. دورهای غیر باطل این‌جا هستند که یک موردی از موضوع مقدم است و آن موضوع دوم آن را تقویت می‌کند و نه این که عمل قبلی علت عمل بعدی باشد و عمل بعدی علت عمل قبلی که اگر این گونه بود، دور به حساب می‌آمد.

۵. تفاوت حائز اهمیتی میان نتیجه‌گرایی با غایت‌گرایی وجود دارد. در نتیجه‌گرایی این که تو در نهایت سود برسانی اهمیت دارد و این مهم نیست که از چه راهی سود برسانی، اما در غایت‌گرایی ارسطو رسیدن به غیات از مسیر رسیدن به آن جدا نیست. این مسئله پیچیدگی‌هایی دارد که من در این جا قصد پرداختن به آن را ندارم.